

چون بگم میگویم تا ندیسی ای که پنجاه رفت در خواب مگر
این پنج روز در کباب چل آن کس که رفت و کارش کوس
حالت زنده و آب نشانی خواب نوشتن با قدر در جیل باز
دارد دیده از سبیل هر که آمد عمارت نوشت رفت
دستور بدیگری برداشت و آن در کتب مجتبیان جوگی و بریا
عزت بزرگتری کسی یا با با یاد از دوستی مدار دوستی را
نسیار این عذر خدایه عیش آدمی شکست تا بستر بخور
چرخست که بپندد چنانکه کشاید که عمر از دل برود کند شاید
و رکن بر چنانکه شوکت کوشوی از حیات دنیا دست
چار طبع مخالف سرکش پنج روزی شوند با هم خوش که یکی
زین چهار شد غالب جاه شیرین بر آید از قاب لاجرم
ز و عارف کامل تهر تهریت و نادان ننگ و بر چرخ
بیاید مرد خنک آن کس که کوی بنای برود برک عیشی
بکوز خورن از دست کس که در پیش بر پیش از دست
عزیزت و آنچه خور اندر کس با ندر خواجه خنده حضور

نیارد

ای

ای نهی دست رفته در بازار شربت بر نیاری دستار
هر که از روح خوش بخورد و خورد وقت غرض خوشه باید بید
سید سوره بخوش جان بشنود ره چهل است و ز دانش برود
بعد از نامل این معنی مصطفی همان دیدم که در زمین عزت
نشینم و دامن از صحت فرقه چیم و در قدر از گفتنای برده
شود و دیگر برینا گویم زبان برده بکنند زنده هم گویم
بد از کسی که بماند ز دانش اندر حکم نایکی از دستان که در
کجاوه آئین بن بود و در جره جلس من بود برسم قیوم از در آمد
چندانکه ط ملاحظت کرد و وساطت ملاحظت کس در جو این
کفم و بر از را نوی تعبیر کفر بر بچیده که کرد وقت
بنا کتوت که امکان گفتار هست بلوایا بر از رطوبت و خوشی
که هر دو با هم یک اجل در رسد حکم ضرورت زیاده در کتبی
یکی از معلقان نشن بر حسب واقعه مطلع که دانید که فلا
عزم کرده است وقت جزم کتبت عمر در دنیا معتکف
شستید و خاموشی کنید و نیز از توان سخن چینی آواره

فراهم صمیم بر بره درم و در شرم

دستر و صاع

که در او جو یک لعل

جزم کسک